

او کیست؟

احمد شاکری، پژوهشگر حوزه نشانه‌شناسی فرهنگی و مطالعات روایت است و درباره نسبت نشانه، حافظه، فضا و زمان کار می‌کند. او شهر را فقط یک کالبد نمی‌بیند و آن را میدان معنا و مفصل‌بندی می‌داند. در این چارچوب، به این فکر می‌کند که جنگ و ویرانی چگونه بار معنایی نشانه‌ها را جابه‌جا می‌کند و روایت چگونه می‌تواند گذشته را به حال و آینده پیوند بزند.

چرا سراغ اورفتیم؟

مسئله به نحوه روایت پسا جنگ گره می‌خورد. می‌خواستیم بدانیم چگونه می‌شود نشانه‌های ویرانی را طوری بازخوانی کرد که شهر در سوگ قفل نشود و در عین حال حافظه هم پاک نشود. شاکری در گفتارش دقیقاً روی همین نقطه می‌ایستد و نشان می‌دهد که اگر روایت به سمت تجویز و بازاری‌سازی برود معنا تهی می‌شود؛ اما اگر روایت به مفصل‌بندی درست گذشته، حال و آینده برسد می‌تواند «هویت زیستگاهی» بسازد و آینده را قابل فهم کند.

برای گفت و گوبا او چه محورهای مدنظر داشتیم؟

در این گفت‌وگو نسبت روایت با زمان را محور قرار دادیم و پرسیدیم روایت چگونه می‌تواند میان گذشته، حال و آینده حرکت کند و در عین حال از قطعیت‌های کاذب دور بماند. سپس سراغ نشانه‌شناسی فرهنگی رفتیم و درباره این بحث کردیم که جنگ چگونه مفصل‌بندی‌های ذهنی و اجتماعی را به هم می‌ریزد و چرا روایت باید مرزهای خودش را در چنین فضای لغزانی تعیین کند. بعد به نقش نسل‌ها رسیدیم و این ایده را دنبال کردیم که در روایت باید «سوم شخص غایب» را هم دید و انتقال تجربه را به عنوان حلقه اتصال گذشته و آینده جدی گرفت. در ادامه، معماری و بازسازی را به متن روایت آوردیم و از امکان ساختن فضاهای میانجی حرف زدیم تا هم التیام شکل بگیرد و هم خوانش منصفانه ممکن شود. در نهایت روی تبدیل یادمان‌های منفعل به یادمان‌های کنشگر مکث کردیم تا مرز میان «بحران روایت» و «روایت بحران» روشن شود و تجربه‌های جهانی هم بدون ساده‌سازی و تقلید برای بافت ایرانی قابل استفاده شود.

روایت گذشته نگر

است که روایت

آینده را می‌سازد.

ما باید به سمتی برویم

که در آن، «هویت

زیستگاهی» ایجاد کنیم

تا از یک سو بیانگر آینده

باشد و از سوی دیگر،

اسیر گذشته نباشد

تبدیل نشانه‌های جنگ به آیکون‌های

آینده ساز و ایجاد هویت زیست‌گاهی

در گفت‌وگوبا احمد شاکری



اکبر افرازه
گفت‌وگوکننده

صورتِ فردا

گفت‌وگو

پیشنهاد سیاستی



در خوانش احمد شاکری، مسئله اصلی این است که نشانه‌های جنگ (از رد تخریب تا بناهای آسیب‌دیده) اگر در همان سطح «خاطره‌نگاری مقطعی» یا «یادمان‌سازی منفعل» متوقف شوند، بی‌شک یا به فراموشی سپرده می‌شوند یا به سوگ منجمد بدل خواهند شد؛ بنابراین سیاست درست آن است که این نشانه‌ها به «آیکون‌های کنشگر آینده‌ساز» تبدیل شوند و این تبدیل فقط وقتی ممکن است که یک «کارتوگرافی روایی» رویداد شکل بگیرد تا جنگ از سطح خبر و هیجان عبور کند و به الگوی قابل انتقال تبدیل شود.



باید در روایت‌ها، «سوم شخص غایب» را در نظر داشت

✕ پس از هر جنگ و نزاع شاهدیم بر اثر درگیری‌ها و خرابی‌ها، فضای شهری عموماً آکنده از نشانه‌هایی از ویرانی، مقاومت و غم می‌شود که روایتی گذشته‌نگر و گاه معطوف به قربانی بودن کشور مورد تهاجم ارائه می‌دهد. به نظر شما فرایند تبدیل آگاهانه این نشانه‌ها (اعم از خرابی‌ها یا بناهای آسیب‌دیده همچون ساختمان صداوسیما) به «آیکون‌هایی آینده‌نگر» اساساً چه تفاوت بنیادینی در خوانش رویداد ایجاد می‌کند و این تبدیل، از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی، چه الزاماتی دارد؟

مقوله روایت، میان متخصصان حوزه نشانه‌شناسی مناقشه‌برانگیز است و منظرهای مختلفی دارد؛ بنابراین وقتی از زمان‌مندی در روایت صحبت می‌کنید و برای آن بازه زمانی در نظر می‌گیرید، عملاً در فضای تعلیق به سر می‌برید. روایت در دنیای جدید بسیار مورد توجه متخصصان حوزه‌های میان‌رشته‌ای قرار گرفته، زیرا به شما امکان می‌دهد در زمان گردش کنید و میان بازخوانی گذشته، شرح حال و ترسیم آینده پیوند برقرار سازید. بدین ترتیب، روایت‌های گذشته‌نگر، روایت‌هایی هستند که تلاش می‌کنند تصویری از گذشته را با تمام عناصر آن به زمان حال پیوند دهند. وقتی نشانه‌شناسی و روایت با هم تلاقی پیدا می‌کنند، دو دنیای متفاوت پدید می‌آید. در میان مکاتب مختلفی که روایت را در نشانه‌شناسی بررسی می‌کنند، اگر بخواهیم به سمت نشانه‌شناسی فرهنگی برویم، باید خوانشی گذشته‌نگر از روایت داشته باشیم. همچنین اگر بخواهیم درباره نشانه‌شناسی انواع زندگی صحبت کنیم، نیز باید نگاه دیگری به روایت گذشته‌نگر داشته باشیم. به نظر می‌رسد درباره هیچ‌یک از این مباحث هنوز قطعیت کامل وجود ندارد؛ بنابراین ما اکنون با واقعه‌ای روبرو هستیم که محل وقوع و زمان مشخصی دارد و در همین راستا مجله شما درصدد است توجه خود را به بازخوانی آن معطوف کند و تمام عناصر را به اتفاقی که رخ داده، مرتبط سازد. به همین خاطر، می‌توان برای این موضوع مختصاتی در نظر گرفت و پرسید وقتی درباره روایت یا مکان و فضا صحبت می‌کنیم، دقیقاً از چه چیزهایی سخن می‌گوییم؟ اما ترجیح من در نگاه به روایت گذشته‌نگر، تمرکز بر چگونگی شکل‌گیری مفصل‌بندی است. یعنی اینکه چگونه پیوند میان گذشته، حال و آینده را به واسطه نشانه‌ها ایجاد می‌کنیم. موضوع بحث ما واقعیتی به نام جنگ است. جنگ، فضایی است که هنگام وقوع، مفصل‌بندی‌های حوزه‌های مختلف را در هم می‌ریزد و حیات ذهنی شهروندان، سیاست‌مداران و سایر افراد درگیر را جابه‌جا می‌کند. مفصل‌بندی به معنای راه‌رفتن بر روی مرزهای مختلف است و شما باید مرزهای روایت را در این‌گونه فضاها تعیین کنید. همچنین روایت گذشته‌نگر با به‌کارگیری سیاست‌خاطره، می‌کوشد پیوندهای

مفصل‌بندی شده‌ای پدید آورد تا امکان ایجاد تعلق خاطر فراهم شود؛ بنابراین، وقتی واقعیتی به نام جنگ در هر منطقه‌ای رخ می‌دهد، روایت گذشته‌نگر ترجیح می‌دهد این مفصل‌ها را با ایجاد حافظه‌ای پویا در آن فضا، دائماً نو سازد. از آنجاکه مورد مطالعه ما رویداد جنگی است که در ماه‌های گذشته در کشور رخ داده، می‌توان دریافت هر یک از حوادثی مانند زلزله، جنگ و سیل، نوع خاصی از روایت را می‌طلبد که به ماهیت راوی حاضر در فضا بستگی دارد. برای مثال، روایت ما در تهران از جنگ، کاملاً با روایت شهرهایی مانند هیروشیما یا کابل متفاوت و منحصر به فرد است، زیرا گذشته‌ای که روایت‌ها در آن شکل گرفته‌اند، فضاهای کاملاً متفاوتی هستند.

از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی، شما در حال ساخت دوگانه‌هایی هستید که در نهایت به ایجاد فضاهایی با دوگانه‌های متداوم و اختصاصی می‌انجامد و حرکت بر روی این مرزهاست که می‌تواند شما را به سمت روایت آینده‌نگر سوق دهد. برای ساخت بنایی آینده‌نگر از یک ویرانه، بهتر است روایت‌هایی بسازیم که گذشته بنای تخریب‌شده را به آینده‌ای در دل همان روایت منتقل کند. ما باید همیشه در روایت‌ها موجودیت «سوم شخص غایب» را در نظر داشته باشیم که حتی می‌تواند حضور یک فرد یا نسل غایب باشد. وقتی می‌کوشید روایت گذشته‌نگر را به روایت آینده‌نگر متصل کنید، باید حلقه‌ای بیابید و این همان «تحولات نسلی» است که از گذشته تا آینده در حال شکل‌گیری است. نظریه‌های موجود در این زمینه غالباً ناتوان از صورت‌بندی چنین رویدادی هستند؛ بنابراین ناگزیر هستیم شکل‌های مختلفی از نظریه‌ها را ایجاد کنیم. برای مثال، به نظر می‌رسد نشانه‌شناسی فرهنگی در بسیاری موارد نمی‌تواند رویدادی را که در جغرافیای ایران شکل می‌گیرد به خوبی تبیین کند، زیرا اصولاً مفاهیم آن برای فضایی دیگر طراحی شده‌اند و همواره در حال دگرگونی هستند. وقتی مفاهیمی از جغرافیایی به جغرافیایی دیگر انتقال می‌یابند، فرایند انتقال، بخشی از حافظه مبدأ به مقصد منتقل و در این فرایند دچار دگرگونی می‌شود. وقتی می‌خواهید این فرایند را طی کنید، نمی‌توانید نظریه‌ای را که خاستگاه آن جای دیگری است، به راحتی بومی کنید. ما نمی‌توانیم با به‌کارگیری نظریه‌های بزرگ دنیا، رویدادی مانند جنگ را در قالب‌های مشخص خودمان جای دهیم، زیرا این مفاهیم به قبل و بعد از جنگ تقسیم می‌شوند.

هنگامی که روایتی را مطرح می‌کنیم، این واژه‌ها هستند که مسئولیت را بر عهده می‌گیرند و بار معنایی آن‌ها در عمل تغییر می‌کند. معنایی مانند دوگانه «دوست و دشمن» که در نشانه‌شناسی فرهنگی پدید می‌آید، پیوسته در حال تغییر است. این فرایند بدین معناست که ما در فضایی سیال و لغزان از مفاهیم سیر می‌کنیم که نمی‌تواند در بسیاری موارد، نظریه‌های وارداتی را به مقصود ما برساند. درکی که ما در ایران از روایت داریم، به سرعت به سمت «مارکتینگ روایت» پیش می‌رود. باید از این فضا فاصله بگیریم، زیرا این روند به گونه‌ای است که روایت را از معنا تهی می‌کند و متأسفانه ما در همین حال می‌کوشیم معناهای مدنظر خود را به زور وارد واژه‌ای به نام «روایت» کنیم؛ بنابراین من با عبارت «روایت گذشته‌نگر» مخالف هستم، گرچه این مفهوم وجود دارد و می‌کوشد از بستریک واقعه، گذشته را به آینده مربوط

خواسته‌اند از طریق کلیپ‌های مختلف، نوعی از بازسازی را نشان دهند. در این وضعیت شاید بهترین فضاهای التیام‌بخش، فضاهای فرهنگی و هنری باشند. در واقع، ساختن فضاهایی تسکین‌دهنده و مکان‌هایی برای مکث که گذشته را به آینده مرتبط می‌کنند، فضاهای حائل ما خواهند بود. ما همواره در روایت‌ها به یک‌سری فضای میانجی و حائل نیاز داریم. باید توجه کنیم چطور می‌توانیم «فضاهای روایت میانجی» را برای شهروندانی ایجاد کنیم که بهترین روایت‌کنندگان آینده هستند و ممکن است در آینده، گذشته‌ای که تاریخ آن فضا است را به گونه‌ای منصفانه روایت کنند. در واقع، وقتی می‌خواهید از خوانش یک فضا و یک روایت نام ببرند، همواره بر توانایی خوانش تأکید می‌کنند. ما می‌توانیم از «خوانشگر سوم» بخوایم تا میان دو فضای پیش‌وپس از تحول قرار گیرد و روایتی ارائه دهد. همان فردی که به عنوان فرد سوم از آن فضاها فاصله گرفته، می‌تواند روایتی درست به ما ارائه دهد. آینده‌ای که ممکن است به آن برسیم، آینده‌ای است که وقوع آن توسط راوی در گذشته پیش‌بینی شده و همان روایت گذشته‌نگر است که روایت آینده را می‌سازد. ما باید به سمتی برویم که در آن، «هویت زیستگاهی» ایجاد کنیم تا از یک سو بیانگر آینده باشد و از سوی دیگر، اسیر گذشته نباشد.

یادمان‌های منفعل را به «یادمان‌های کنشگر» تبدیل کنیم

این نشانه‌های بازتعریف شده، چه نقشی در انتقال تجربه این نسل به نسل‌های آینده، نه به عنوان شوک روحی محض، بلکه به عنوان یک درس در مورد تاب‌آوری و امید ایفا خواهند کرد؟ چگونه می‌توان این نشانه‌ها را طوری طراحی کرد که برای نسل بعدی که واقعه را مستقیماً تجربه نکرده، قابل ارتباط و الهام‌بخش باشد؟

ما می‌خواهیم از روایت گذشته‌نگر به روایت آینده‌نگر، روند انتقال داشته باشیم. بدین معنا، باید نشانه‌های رنج را به نشانه‌های ساختن و سازندگی تبدیل کنیم، یا ابزاری در طول مسیر بیابیم که رنج را به «رنج سازنده» مبدل کند. در فضایی به نام شهر، جابه‌جایی وقتی قابل مشاهده می‌شود که نشانه‌ها نه تنها یادآور آنچه از دست‌رفته است، باشند؛ بلکه محرکی برای امری باشند که ما می‌خواهیم در زمان و فضای آینده بسازیم. به نظر می‌رسد ما زخم‌هایی را در روایت‌های گذشته حمل می‌کنیم که به مرور زمان مصرف‌کننده فضای سوگ هستند؛ بنابراین، «یاد»های مختلفی در آن فضاها مستقر هستند که به بیانی دیگر، «یادها» ایستا» محسوب می‌شوند و ما ناگزیریم برای آنها «یادمان» بسازیم و یادمان‌های منفعل را به «یادمان‌های کنشگر» تبدیل کنیم. برای مثال، وقتی می‌خواهیم بنای تخریب‌شده‌ای مانند ساختمان صدوسیما را بازسازی کنیم، باید در کنار کالبدی که

کند. در واقع، در روایت گذشته و آینده ما باید هویت، زبان، تمدن و جامعه‌شناسی را در نظر بگیریم و وارد فضایی از دانش میان‌رشته‌ای شویم.

همواره در روایت‌ها به فضای میانجی و حائل نیاز داریم

معماری و بازسازی پسا جنگ چگونه می‌تواند با نشانه‌های ویرانی تعامل کند بدون اینکه آن‌ها را پاک یا نادیده بگیرد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان یک «زیستگاه آینده» ساخت که هم‌زمان حافظه را نیز در خود جای داده باشد، اما اسیر آن نباشد؟

وقتی از نشانه در بستر رویدادی مانند جنگ سخن می‌گوییم، تحولی در بار معنایی نشانه‌ها پدید می‌آید. وظیفه ما این است شکل این بار معنایی را تغییر داده و صورتی تازه به آن ببخشیم؛ بنابراین ناگزیریم از رد گلوله یا ترک دیوار، روایت‌هایی برای مخاطبان بسازیم و این نشانه‌ها را به «سمبل‌ها» و «آیکون‌ها» تبدیل کنیم تا حافظه‌ای را در خود حمل کنند. در بسیاری از رویدادها، شما در حال روایت «رنج» در حافظه هستید و این روایت رنج باید از نظر نشانه‌شناختی کاملاً توانایی حمل معنا را داشته باشد. ما در حافظه‌مان ناگزیریم سیاست‌های مختلف جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و... را اعمال کنیم که به شهروند اجازه می‌دهد تا حد ممکن «حافظه‌مند» و «شهروند» باقی بماند. هر یک از این نشانه‌ها رد و اثری دارند. باید دید این ردها چگونه جابه‌جا می‌شوند و مفاهیم چگونه از سمتی به سوی دیگر می‌روند. به نظر من نباید با این ماجرا به صورت تجویزی برخورد کرد. به نظر می‌رسد اگر به سمت نگاه تجویزی برویم، دقیقاً در نقطه شروع شکست در حوزه نشانه‌شناسی قرار خواهیم گرفت. بسیاری از نشانه‌هایی که ما سعی می‌کنیم به آن‌ها بار معنایی بدهیم، در این تحول، معناهای آن دچار دگردیسی شده‌اند و ما ناگزیریم کالبد شهر، فضا، خاطرات مندرج در فضا، سازمان قدرت و تمامی این‌ها را دچار دگردیسی کنیم.

درباره نحوه روایت این موضوع برای آیندگان، به نظر می‌رسد اگر بخوایم به لحاظ فیزیکی یادمان‌هایی برای این حوزه‌ها بسازیم، بهترین یادمان‌ها آنهایی هستند که نه از طریق فضاهای اعمال‌کننده قدرت، بلکه به وسیله کسانی که اعمال‌کننده آن مقاومت‌ها بوده‌اند شکل می‌گیرند. به این معنا که بهترین راویان، مردمی هستند که در آن لحظات دچار رنج شده‌اند و می‌توانند آن را روایت کنند. گاهی این رنج می‌تواند در بازنمایی یک اثر هنری یا در روایت بازسازی تمام آن فضاها متبلور شود. یکی از کارهایی که در فضاهای مشابه در بلایایی مانند سیل و زلزله در حال شکل‌گیری است، اشاره به فرایند «روایت بازسازی» است. در این عرصه، شهروندی که خانه‌اش دچار ویرانی شده، روند بازسازی خانه را روایت می‌کند. در فضاهای اجتماعی و حتی در جنگ دوازده‌روزه هم فراوان مشاهده کرده‌ایم که افراد روند بازسازی بنا و مشکلات پیش‌روی خود را روایت کرده و از آن فیلم ساخته‌اند یا

پیوستگی را در تبدیل روایت گذشته‌نگر به روایت آینده‌نگر رعایت کرد و در نظر داشت این پیوستگی چگونه روایت گذشته را به روایت امروز متصل می‌کند و ما چطور می‌خواهیم یک «هسته» برای این حافظه درست کنیم. بحث حافظه همواره در انواع مباحث روایت، نشانه‌شناسی از منظرهای گوناگونی مطرح بوده و سعی شده از حافظه یک «مسیر دیداری» و «تقویم» ساخته شود تا کنش‌های درون آن فضا قابل پیش‌بینی باشند. همچنین باید در نشانه‌شناسی شهر برای آینده، از طریق مسیر جنگ، روایتی صادقانه از زخم‌هایی که بر تن شهر نشسته بسازیم و در روایت‌ها همواره امکان «ساختن» را مهیا کنیم. یعنی روایتی رو به آینده باشد و عادات شهری را نیز بتوان به شکل‌های مختلفی در روایت‌ها ایجاد کرد. به نظر می‌رسد اگر چارچوبی برای موقعیت‌های روایی‌مان تعیین کنیم، شاید بتوانیم کنش‌های قابل‌پیش‌بینی برای حیات ذهنی شهروندان مشخص کنیم که بعدها رنج کمتری در اتفاقات پیش‌آمده متحمل شوند.

از بین رفته، تعدادی از فضاهای یادمانی را بسازیم تا بتوانند نشانه‌های وقوع حادثه را زنده نگه دارند. در این فضا ناگزیریم «رفتار موزه‌ای» داشته باشیم. رفتار موزه‌ای در واقع نوع نشانه و نقش آن در ذهن شهروند را تغییر می‌دهد. همچنین باید زمان‌مندی را دست‌کاری کرد و زبان بیان متفاوتی برای آن در نظر گرفت. باید توجه داشته باشیم این انتقال کجا و چگونه در روایت ما متبلور می‌شود. ما باید یک «سه‌گانه» را به هم مرتبط کنیم: یاد (گذشته)، یادگیری (حال) و فضای زندگی (آینده). در واقع، باید از آن «یاد» که در گذشته وجود دارد، به «یادگیری» در حال و به «زندگی» که معنای ما را در آینده می‌سازد، انتقال پیدا کنیم. رفتارهای مختلفی را می‌توان در این باره در نظر گرفت. برای مثال، می‌توانیم رویکردهای آیینی داشته باشیم یا در تقویم، مناسبت‌هایی را برجسته‌تر کنیم و آیین‌های آینده‌ساز داشته باشیم. یا حتی می‌توان نقشه‌ها و مسیرهای روایی ایجاد کرد، امری که در دنیا به نام کارتوگرافی روایی رایج است. اگر بتوانیم نقشه‌های روایی فضاهای جنگ‌زده را بسازیم، یعنی توانسته‌ایم گامی به‌سوی آینده برداریم. یعنی اگر در آینده مشابه چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد، بتوانیم رفتارها را پیش‌بینی‌پذیر کنیم. یکی از اتفاقاتی که طرف مقابل از آن استفاده می‌کند، غیرقابل‌پیش‌بینی کردن نشانه‌ها و رفتارهای شهروندان است؛ بنابراین برای اینکه بتوانیم مشارکت را در حکمرانی داشته باشیم، ناگزیریم به سمت ساختن پروژه‌هایی برویم که «شناسنامه همگانی» آن رویداد باشند. مثال مرتبط با صداوسیما این است که تبدیل به شناسنامه‌ای برای آن دسته از نهادها، سازمان یا فضاهایی شود که دچار ماجرای مشابه شده‌اند؛ بنابراین ما باید از زخم و ازردگی که پیش‌آمده، به‌عنوان «سکوی پرش معنا» استفاده کنیم. در واقع، معناهایی که ارائه می‌دهیم را از طریق یک روایت گذشته‌نگر که حامل مجموعه‌ای از زخم‌هاست، به سکوی پرتابی برای ساختن «فضاهای صلح» تبدیل کنیم. آنچه طرف مقابل روایت تلاش می‌کند بر آن تسلط یابد، «فضای غلبه بر ترس» است. ما می‌توانیم این فضاها را از طریق نقشه‌های روایی، به فضاهای صلح تبدیل کنیم. ما باید نسبتی میان فضا و زمان ایجاد کنیم و شاخص‌های سنجش را برای آن در نظر بگیریم. باید

باید یک «سه‌گانه» را به هم مرتبط کنیم:

یاد (گذشته)، یادگیری (حال) و فضای زندگی

(آینده). در واقع، باید از آن «یاد» که در گذشته

وجود دارد، به «یادگیری» در حال و به «زندگی»

که معنای ما را در آینده می‌سازد، انتقال پیدا

کنیم. رفتارهای مختلفی را می‌توان در این باره

در نظر گرفت. برای مثال، می‌توانیم رویکردهای

آیینی داشته باشیم یا در تقویم، مناسبت‌هایی


را برجسته‌تر کنیم و آیین‌های آینده‌ساز داشته

باشیم. یا حتی می‌توان نقشه‌ها و مسیرهای

روایی ایجاد کرد، امری که در دنیا به نام

کارتوگرافی روایی رایج است.

می‌کند و ماجرا معکوس می‌شود. به نظر می‌رسد ما با ساختن این‌گونه روایت‌ها می‌کوشیم اصالت زخم‌ها را حفظ کنیم و معنای «چندصدایی» به این فضاها بدهیم. یا حتی روایت‌ها را مستند و حافظه را در زندگی روزمره تلفیق کنیم و در نتیجه فرایند بازسازی شفاف، مشارکتی و قابل‌سنجشی را برای شنونده روایت فراهم آوریم. کاری که در سایر کشورها به‌عنوان الگوهای موفق صورت می‌گیرد، ایجاد «روایت‌های موزه‌ای» از فضاها تخریب شده است. یعنی اسناد معتبری تولید می‌شود که قابل‌استناد هستند و این قابلیت اسناد، هم در تفسیر و هم در توصیه، به راویان آینده امکان می‌دهد با استدلال بیشتری کار را انجام دهند. به نظر می‌رسد رویکردی که امروز در دنیا بسیار قابل‌اعتناست، «روایت موزه‌ای» است. ما باید در یک نگاه میان‌مدت، رفتاری موزه‌ای داشته باشیم. در نگاه آینده‌نگر و بلندمدت، ما باید روایت ساکنان شهرها و مناطق آسیب‌دیده را جمع‌آوری کنیم. نقشه‌نگاری روایت‌های محلاتی که دچار چنین رویدادهایی شده‌اند، یکی از منابع مستدل و متقن تاریخی و آرشیمی است. به‌رحال وقتی اتفاقات اضطراب‌آوری در فضای شهری و در بازه زمانی خاصی رخ می‌دهد، باید روایت‌های آن را جمع‌آوری کرد. باید به سمتی پیش رفت که افراد یا همان سیاست‌گذارانی که خود نیز در بحران روایت قرار گرفتند، بتوانند اضطراب و دلهره‌ای که داشتند را بازگو کنند.

در واقع، ما در حال صحبت درباره «بحران روایت» هستیم. در بحران روایت شاهدیم گذشته، حال و آینده دچار نوعی فروپاشی و تلاطم گفتمانی می‌شوند و در چنین شرایطی نمی‌توان بحرانی که در آن واقع شده‌ایم را به خوبی روایت کنیم. باید بین «بحران روایت» و «روایت بحران» مرزهای مشخصی قائل شویم. روایت بحران که جنگ هم به‌نوعی به‌عنوان یک بحران تلقی می‌شود، دچار بحران ثانویه است؛ بنابراین، ممکن است اصالت بسیاری از روایت‌ها محل تردید باشد. وقتی به سمت روایت بحران پیش می‌رویم، باید نوعی «اغتشاش»، «بی‌نظمی» و «بی‌معنایی» را نیز در روایت بگنجانیم. یعنی در ساخت‌های مشخصی، راوی خود دچار اغتشاش معنایی است. باید از نگاه تجویزی در روایت عبور کرده و به نقطه‌ای رسید که دریافت افراد وقتی جان خود را در ساعات بمباران و اغتشاش نجات می‌دانند، به چه سمت و هدفی پیش رفته‌اند. همه این مسائل مستلزم این است از «روایت» صرف عبور کنیم و به سمت افرادی برویم که قصه‌گویی بدانند و کاملاً از بازاری به نام روایت دست‌شسته و به واقعیت روی آورند. 

زنده نگه‌داشتن این فضاها برای آن است که همواره بتوان حیات ذهنی شهروندان را برای مقابله، تصمیم‌گیری و گذر از آن فضاها سرپا نگه داشت. در همین راستا، مفصل‌بندی نیز بدین معناست که ذهن فرد درگیر در این فضا را بتوان مفصل‌بندی کرد و برای او فضاهای اعمال‌کننده قدرت هژمونیک و همچنین مقاومت در فضاها را مشخص کرد و حتی آینده‌ای را برای او روایت کرد که در آن فضاها به او برای نحوه زندگی بهتر کمک کند.

بین «بحران روایت» و «روایت بحران» مرزهای مشخصی قائل شویم

آیا نمونه‌های موفق در دیگر نقاط جهان وجود دارد که توانسته باشند تعادل بین حافظه و آینده را به خوبی برقرار کنند؟ نکات مهم و درس‌های آموخته شده از آن تجربیات برای بافت جامعه ایرانی چیست؟

درباره تجربه بازسازی شهرهای جنگ‌زده و ایجاد امید در مردم، باید گفت این موضوع به تجربه سایر کشورها ارتباط دارد. برای مثال، تجربه شهر هیروشیما قابل‌توجه است. ژاپنی‌ها توانستند فضاهای تخریب‌شده را «تغییر کارکرد» دهند و فضاهای صلح را بسازند. اتفاق مشابه و نه‌چندان دور، رویداد یازده سپتامبر بود که در بازسازی‌ها، از معماری گرفته تا فضاهای ارتباطی، فضاهای جنگ‌زده را به مکان‌هایی تبدیل کردند که نقشه‌های روایی در ذهن شهروند ایجاد می‌کند و بدین ترتیب «نمادسازی» صورت گرفت. در بسیاری از یادبودهای کشورهای مختلف مشاهده می‌کنیم هر ساله سیاست‌مداران برای ادای احترام به فضاهای خاص آن شهر می‌روند. این یعنی اتصال گذشته به آینده از طریق زنده نگه‌داشتن فضاهایی که الگوهای این حوزه بوده‌اند. ما نیز می‌توانیم این کار را انجام دهیم، اما اگر در زمان مناسب رخ ندهد، به ضد کارکرد تبدیل خواهد شد. شاید یکی از اشتباهات روایی ما این است که گاهی فردی را وارد فضایی می‌کنیم که به جای راوی بودن، دائماً کاریکاتوری از آن فضا را روایت